



امان الله فصیحی

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۲

مناسبت فرهنگ و توسعه

مقدمه

توسعه یکی از مباحث جدی است که توجه بسیاری از اندیشمندان و متفکران علوم اجتماعی را به خود جلب کرده است. فلسفه و اساس طرح بحث توسعه را این واقعیت عینی و انضمامی تشکیل می‌دهد که انسان درگیر یک تعارض هستی‌شناسی با محیط پیرامون است. محیط پیرامون همیشه در حال تغییر و دگرگونی است و همواره مطابق میل و خواست انسان چرخ دوران نمی‌چرخد؛ لذا انسان به این فکر افتاد که اگر تغییرات در محیط انسان یک امر ضروری است، آیا امکان مدیریت آن مقدور است یا نه؟ آیا انسان می‌تواند وضعیت را مطابق میل خود مدیریت کند؟ پاسخ به این سؤال بحث توسعه را در میان کشید؛ یعنی انسان در صورتی تغییرات را مدیریت می‌کند که توسعه یافته باشد. سؤال دیگری که مطرح شد این بود که انسان توانمند، چه نوع انسانی است؟ پاسخ متفاوت به سؤال‌های مذکور روپکردهای مختلف توسعه را مطرح کرده است که در این نوشتار به اختصار بررسی می‌شود.

۱. تعریف توسعه

توسعه در لغت به معنای خروج از «الفاف» است؛ اما در اصطلاح، تعاریف متعدد از آن ارائه شده و مباحث مختلف پیرامون آن بیان و مطرح گردیده است؛ برای مثال مایکل تودارو توسعه را چنین تعریف کرده است: «توسعه را باید جریان چند بعدی دانست که مستلزم تغییرات اساسی در ساخت اجتماعی، طرز تلقی عامه مردم و نهادهای ملی و نیز تسریع رشد اقتصادی، کاهش نابرابری و ریشه کن کردن فقر مطلق است» (ازکیا، مصطفی: ۸). برنشتاین نیز در تعریف توسعه می‌نویسد: «تلاش برای ایجاد توسعه بار ارزشی به همراه دارد که کم‌تر کسی با آن مخالف است. اشتیاق برای غلبه بر سوء تغذیه، فقر و بیماری که از شایع‌ترین و مهم‌ترین دردهای بشری هستند از جمله اهداف توسعه به شمار می‌رود» (ازکیا، مصطفی: ۸).

دادلی سیزر توسعه را چنین بیان می‌کند: «توسعه علاوه بر بهبود میزان تولید و درآمد، شامل دگرگونی اساسی در ساخت‌های نهادی، اجتماعی، اداری و همچنین ایستارها و وجه نظرهای مردم است. توسعه در بسیاری از موارد حتی عادات و رسوم و عقاید مردم را نیز در بر می‌گیرد» (ازکیا، مصطفی: ۸). علی‌رغم تعدد و تنوع تعاریف توسعه، تمام این تعاریف حداقل در یک چیز با همدیگر اشتراک دارد و آن ارائه تعریف پوزیتویستی و کمی از توسعه است.

از همین رو توسعه با رشد تقارن معنایی دارد تا با کلیدواژه تکامل. رشد به افزایش کمی و تکامل به تحول کیفی دلالت دارد. به همین خاطر است که دو دیدگاه کلی نسبت به توسعه به وجود آمده است. یکی دیدگاهی است که توسعه را با مفاهیم و معیارهایی چون رشد تولید ملی، افزایش درآمد، صنعتی شدن، پیشرفت فناوری، مدرنیته شدن، تمایز کارکردی و ساختاری، میزان دسترسی به محصولات فرهنگی و جز این‌ها بیان می‌کند و می‌سنجد.

در دیدگاه دیگر توسعه به مفهوم «گسترش توانمندی‌ها» و یا «توسعه به مفهوم آزادی» بیان می‌شود. اگرچه این دو روپکرد با همدیگر همپوشانی و تفاوت‌های دارند؛ اما تفاوت اصلی را باید در این نکته جست که در تلقی

اول، بیشتر به «درآمد» و در دیدگاه دوم به «دستاوردها» تأکید می‌شود که درآمد بخشی از دست‌آورد است. به بیان دقیق‌تر دیدگاه دوم از دست‌آورد نیز فراتر رفته و به توانمندی انسان تأکید می‌کند.

از این رو می‌توان تفاوت این دو دیدگاه را این‌گونه بیان نمود که معیار توسعه در دیدگاه نخست افزایش درآمد و ثروت و در دیدگاه دوم رهایی از ناآزادی‌هایی که بازدارنده انسان از دستیابی به دستاوردهای لذت بخش زندگی است. البته به این نکته نیز باید توجه داشت که در دیدگاه دوم نیز درآمد به عنوان ابزاری برای رسیدن به اکثر توانمندی‌های مورد علاقه انسان وزنی سنگینی دارد (نوری نائینی، ۱۳۹۲: ۲۲-۲۵).

این تصویر چشم‌اندازی است انسان‌مدار و عاری از ناآزادی‌هایی که به اکثر جوامع توسعه نیافته و حتی به برخی انسان‌ها در جوامع توسعه یافته تحمیل می‌شود. در چنین دیدگاهی انسان آزاد و مسئول، سرنوشت خود را تعیین می‌کند، آن را مدیریت و رهبری کرده و به آن دست می‌یابد.

۲. موضوع توسعه

بحث دیگری که لازم است به آن توجه شود، موضوع توسعه است؛ یعنی چه چیزی در فرایند توسعه دستخوش تحول و دگرگونی می‌شود. در این مورد دیدگاه‌های مطرح شده است که به اجمال بیان می‌گردد.

الف. توسعه نظام آگاهی: دسته از جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان موضوع توسعه را تحول و دگرگونی در نظام‌های معرفتی حاکم بر جوامع معرفی نموده‌اند. مهم‌ترین مصداق این دیدگاه‌ها نظریه آگوست کنت است. آگوست کنت بر مبنای وضعیت شناخت غالب در هر دوره در پی بیان شاخص و قانون پیشرفت جوامع بشری می‌باشد. او می‌خواهد کشف کند که چگونه بشر با پشت سر نهادن ادوار و دگرگونی‌هایی، به دوره معاصر رسیده است. کنت در بررسی خود، سه مرحله تاریخی معرفت را تحت عنوان قانون سه مرحله‌ای تفکر از یکدیگر تفکیک می‌کند.

این سه مرحله عبارتند از: ۱. مرحله ربانی که در آن ذهن بشر بیشتر به دنبال شناسایی ماهیت ذاتی هستی‌ها و علت‌های نهایی و نخستین معلول‌هاست؛ ۲. مرحله مابعدالطبیعه که در این مرحله بشر بیشتر در پی شناسایی نیروهای انتزاعی است و معتقد است که این نیروها پدیده‌ها را آفریده‌اند؛ ۳. مرحله اثباتی که بالأخره در مرحله اثباتی بشر در پی شناسایی قوانین عینی و کشف روابط بین پدیده‌های عینی است (آرون، ریمون: ۹۰).

از آنچه ذکرش رفت روشن گردید که مبنای بنیانی کنت در تمایز جامعه توسعه یافته و توسعه نیافته، نظام معرفتی است که در فرایند زمان براساس منطق خاص خود دستخوش دگرگونی می‌شود. از نظر کنت نظام‌های اجتماعی از هیچ‌گونه استقلالی برخوردار نیست و آن‌ها سایه‌ها یا مثال‌هایی از رب‌النوع‌های معرفتی هستند؛ بنابراین شناخت این ساختارها مسبوق و منوط به شناخت رب‌النوع‌هاست و جستجو در این ساختارهای بنا شده بر استوانه‌های معرفت به منظور دستیابی به شاخص‌های اصلی این دو سنخ جامعه کار بیهوده است.

بنابراین مطابق دیدگاه و بر موضوع اصلی توسعه در حقیقت نظام معرفت و دانایی جوامع یا به بیان دیگر فرهنگ است؛ یعنی از نظر وی فرهنگ محور اصلی توسعه است. چون نظام آگاهی یک جامعه بخش

نرم افزاری جامعه و متور محرک جامعه است.

ب. توسعه روابط تولید: علاوه بر رویکرد فوق، رویکرد دیگری نیز وجود دارد که توسعه جوامع را بر اساس تحول در نحوه برخورد انسان با طبیعت و یا کار و به بیان ساده در روابط تولید به شمول مالکیت ابزار تولید، تبیین و تحلیل نموده است. کارل مارکس مهم‌ترین نظریه‌پرداز این رویکرد است. از نظر مارکس روابط تولید و ابزار تولید زیربنای جامعه و نهادهای دیگر (سیاست، فرهنگ و دین) روساختارهایی‌اند که بر آن‌ها بنا می‌گردد (کوزر: ۷۸).

می‌توان دیدگاه مارکس را توسعه اقتصادی نامید؛ یعنی از نظر مارکس، علت‌العلل توسعه و پیشرفت در اقتصاد نهفته است. اگر نظام اقتصادی جامعه دستخوش تحول و توسعه نشود، دیگر ساختارهای اجتماعی، هرگز به توسعه دست نمی‌یابد. نه توسعه سیاسی رخ می‌دهد و نه باید انتظار توسعه اجتماعی و فرهنگی را داشت. توسعه اقتصادی هم اولویت علی دارد و هم اولویت ماهوی.

ج. توسعه ساختاری: در مقابل نظریه‌های فوق نظریه‌های قرار دارد که توسعه را بر اساس تحول در ساختارهای اجتماعی تبیین نموده‌اند. از همین جهت است که اسپنسر جوامع را بر حسب تکامل و پیچیدگی آن‌ها به جوامع ساده، ترکیبی، ترکیبی مضاعف و ترکیبی شدید تقسیم کرده است. از نظر وی جوامع هر چه بیشتر توسعه پیدا کنند به همان اندازه از جهت ساختاری متمایز می‌شوند (کوزر: ۱۴۰).

امیل دورکیم مهم‌ترین فردی است که توسعه را بر اساس تمایز ساختاری تحلیل کرده است. از نظر او در فرایند توسعه جوامع، همبستگی آلی یا ارگانیکی جایگزین همبستگی مکانیکی می‌شود که عامل موجد آن تقسیم کار است (دورکیم، امیل: ۱۱۸-۱۱۹). تقسیم کار نیز جدا کردن و متمایز کردن نقش‌ها و ساختارهای به هم پیوسته از یکدیگر است (دورکیم: ۲۲۴). از نظر دورکیم هرچه جوامع توسعه نمایند به همان اندازه ساختارهای اجتماعی متمایزتر و روحیه فردگرایی در میان افراد تشدید می‌شود.

فرد مهم دیگر تالکوت پارسونز است. پارسونز در بحث توسعه اجتماعی به تیپ‌بندی جوامع به سنتی و مدرن در سطح کلان و ساختاری پرداخته است؛ مبنای اصلی پارسونز در این بخش، اصل «تفکیک و انسجام ساختاری» سازمان‌های اجتماعی در جوامع مختلف است. مراد از تفکیک یا تمایز ساختاری فرایندی است که به واسطه آن یک ساختار اجتماعی به دو یا چند خرده ساختار تقسیم می‌شود که هر یک حداقل یکی از کارکردهای ساختار اصلی را ایفا می‌کند (پارسونز، تالکوت: ۷۰، ۳۵۸ و ۳۲۳). پارسونز بر اساس اصل «تمایز، تفکیک و انسجام» سیر تکامل جوامع بشری را به سه مرحله ابتدایی، میانه و مدرن تقسیم می‌کند که هر یک با سازمان اجتماعی خاص تطابق

دارد (گی روشه: ۱۱۹). به تبع پارسونز اسملسر نیز با تأکید بر «تمایزات ساختی» و «هماهنگی ساختی» جامعه توسعه یافته را از جامعه توسعه نیافته تفکیک کرده است (اسملسر، نیل جی: ۳۵۳).

د. توسعه انسانی: دیدگاه بسیار مهم دیگر، دیدگاه ماکس وبر است. مطابق تفسیر مشهور از نظریه وبر، دیدگاه وی در توسعه با عقلانیت انسان پیوند می‌خورد. به عبارت دیگر وبر مهم‌ترین و بنیادی‌ترین شاخص جامعه مدرن را توسعه روند عقلانیت تلقی می‌کند نه تمایز پذیری اجتماعی (آرون: ۶۰۶ و ۴۳۹). وبر در بخش‌های مختلف کتاب «اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری» به این مطلب اشاره کرده است؛ بلکه روح کتاب وی اثبات عقلانیت به مثابه شاخص فرهنگ و جامعه توسعه یافته است (وبر: ۱۵۵).

باید توجه داشت که مقصود وبر از عقلانیت، عقلانیت ابزاری یا عقلانیت خودبنیاد است؛ عقلانیتی که به دنبال تسلط بیش‌تر بر محیط و بهره‌مندی بیشتر از آن است. عقلانیتی که نتیجه آن خروج از نابالغی و کودکی بشر و مسلط ساختن بشر به واقعیت است: «عقلانیت عبارت است از تسلط فزاینده بر واقعیت در عرصه نظر و عمل» (وبر: ۳۳۲). مطابق این قرائت دیدگاه وبر ذیل دیدگاه توسعه فرهنگی جای می‌گیرد؛ ولی قرائت دیگری نیز از وبر در قرائت غیر مشهور مطرح است؛ ولی دقیق از اندیشه وبر، نیروی محرکه تاریخ، تضاد هستی‌شناختی انسان با شرایط محیطی است.

مطابق این قرائت هدف توسعه، رسیدن به نقطه‌ای در تاریخ است که در آن، انسان در عین درگیری و تضاد با محیط و اقتضانات هستی این جهانی‌اش، امکان غلبه بر آن را به دست می‌آورد و از طریق دخل و تصرف فنی محیط و شرایط حاکم بر هستی آن را در خدمت تحقق اهداف و مقاصد خویش در می‌آورد.

بر پایه این تلقی از تضاد یا تقابل میان انسان با شرایط هستی، این جهان یا معضلات و تنگناهای هستی‌شناختی زندگی این جهانی انسان، به عنوان منشأ یا علت تاریخ‌داری و یا حرکت در تاریخ، به جای تقید به شکل ثابتی از هستی و ثبات طبیعت گونه، عقلانیت در نظریه تاریخی وبر موضوعیت خاص خودش را پیدا می‌کند. در رویارویی با شرایط صعب هستی و تلاش برای بقا در مرحله اول و سپس در مراحل بعد، فراروی از وضعیت بدوی و دستیابی به کمال وجودی که برای وبر به معنای زندگی مطلق و رها از محدودیت‌ها و موانع بیرونی و درونی، مطابق با اهداف و مقاصد آزادانه انتخاب شده یا خواسته شده است، عقلانیت به عنوان طریق یا شیوه و ابزار تعیین‌کننده در این رویارویی و تلاش، در کانون تحولات تاریخ انسان قرار می‌گیرد.

از این جاست که می‌توان گفت تاریخ برای وبر، نه تنها حرکت از عدم عقلانیت به عقلانیت است؛ بلکه به معنای تحول انسان

توسعه روابط تولید: علاوه بر رویکرد فوق، رویکرد دیگری نیز وجود دارد که توسعه جوامع را بر اساس تحول در نحوه برخورد انسان با طبیعت و یا کار و به بیان ساده در روابط تولید به شمول مالکیت ابزار تولید، تبیین و تحلیل نموده است. کارل مارکس مهم‌ترین نظریه‌پرداز این رویکرد است. از نظر مارکس روابط تولید و ابزار تولید زیربنای جامعه و نهادهای دیگر (سیاست، فرهنگ و دین) روساختارهایی‌اند که بر آن‌ها بنا می‌گردد (کوزر: ۷۸).

از ضعف و ناتوانی در پاسخ به نیازهای بدوی اولیه یا عجز و بیماری و اکتفا به زندگی در حد ضرورت‌های بقا و معیشت به سمت غلبه و سروری بر جهان و قدرت در تحقق اغراض و اهداف خواسته شده نیز است.

به بیان دیگر برای وبر، تاریخ، حرکت از وضعیتی است که در آن انسان درمانده در برابر طبیعت و درگیر ترس و اضطرابات فردی و جمعی ناشی از شرایط دشوار هستی خود است، به واسطه عقلانیت فزاینده به موقعیت سروری و تسلط بر خود، جامعه و طبیعت نائل می‌شود؛ بنابراین معنای توسعه مسلط شدن انسان بر طبیعت و استخدام آن در خدمت اهداف نازل انسان است. طبق این قرائت اساس توسعه از نظر وبر توسعه انسانی یا توانمند شدن انسان است.

۳. بررسی دیدگاه جامعه‌شناسان

جامعه‌شناسان به جز وبر، توسعه را در چیزهایی جستجو نموده‌اند که در حقیقت، آن‌ها موضوع توسعه نیستند. چنانکه ذکرش رفت، برخی آن‌ها موضوع توسعه را نظام‌های آگاهی، برخی آن‌ها ساختارهای اجتماعی و برخی ابزار و فنون تولید معرفی کرده‌اند؛ ولی هیچ کدام آن‌ها از حیث هستی‌شناسی استقلال ندارند، بلکه مسبوق به توسعه امر دیگری است که هیچ کدام به آن توجه نکرده‌اند و آن توسعه در ساحت‌های وجودی انسان است؛ تفسیر جامعه‌شناسان از توسعه تفسیر کمی و پوزیتیویستی است. آن‌ها توسعه را با ارجاع به اموری تعریف کرده‌اند که در خارج قابل اندازه‌گیری و مشاهده باشند. مضاف بر آن به تبع تلقی کمی‌گرایانه از انسان، ماهیت توسعه در امور مذکور نیز متفاوت می‌شود. به بیان دیگر توسعه در تمام کاربردهای خود مانند توسعه اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و انسانی وضعیتی را توصیف می‌کند که در آن انسان بتواند از طبیعت بیشترین بهره را ببرد.

۴. تلقی درست از موضوع توسعه

چنانکه بیان شد موضوع توسعه، انسان است و مهم‌ترین بحث در توسعه توانمند شدن انسان است که بتواند محیط را کنترل کند. حال پرسش اساسی که در این بخش مطرح می‌شود این است آن چیزی که حقیقتاً انسان را توانمند می‌سازد چیست؟ با توجه به تعریف توسعه، توسعه حقیقی زمانی به وجود می‌آید که در درون شیء رخ دهد و حقیقتاً تحول به معنای واقعی کلمه به وجود بیاید؛ اما تحولی که در ذات یک شیء تحقق نیابد از آن به توسعه حقیقی تعبیر نمی‌شود و استفاده توسعه یا تکامل در این موارد مجازی است.

در توسعه مجازی جان‌شین شدن کامل به جای ناقص است؛ نه اینکه ناقص متحول به کامل شده باشد، بلکه وجود ناقص از بین رفته و وجود کامل جایگزین آن می‌شود. بر این اساس آنچه را جامعه‌شناسان به عنوان نشانه توسعه جوامع بیان نموده‌اند از توسعه حقیقی جامعه حکایت ندارد؛ زیرا مقیاس سنجش آن‌ها در ارزیابی توسعه جامعه، امور مصنوعی، امور اعتباری و علمی و ابزار تولید به مثابه محصولات انسان، روابط اجتماعی و تبدیل جامعه از صورت ساده به پیچیده و تمایز یافته است.

پیشرفت امور مذکور پیشرفت مجازی است؛ چون امور مذکور هستی

حقیقی جامعه را تشکیل نمی‌دهند و دارای وحدت وجودی نیز نیستند. هیچ کدام آن‌ها حقیقتاً از نقص به کمال نمی‌روند و وجود آن‌ها متکامل نمی‌شوند؛ بلکه امور کامل جایگزین امور ناقص می‌گردد.

بنابراین اگر از منظر هستی‌شناسی به مطلب نگرسته شود، حقیقت این است که توسعه حقیقی تابع توسعه انسان است؛ یعنی موضوع اصلی و حقیقی توسعه ساحت‌های مختلف وجود انسان و توانمند شدن انسان است. قرائت غیر معروفی که از وبر مطرح شد، دقیقاً از همین واقعیت حکایت دارد. وی توسعه را در توانمند شدن انسان جستجو می‌کند. از دیدگاه فلسفی هم اگر دقت شود، روشن می‌شود که توسعه تنها در انسان عینیت می‌یابد، چون انسان است که یک موجود طبیعی و دارای نیروی متکامل است. سایر اشیاء تماماً محصول فعل و کنش ارادی انسان است.

از این رو جامعه توسعه یافته جامعه‌ای است که در قدم نخست انسان در آن توانمندی لازم برای مدیریت شرایط محیطی را کسب کرده باشد و ظرفیت‌های بالقوه خود را به فعلیت تبدیل کند. پیشرفت علم و دانش، پیشرفت ابزار تولید، تقسیم کار، تمایز ساختاری هنگامی شاخص‌های حقیقی توسعه محسوب می‌شود که با توانمند شدن انسان، همراه باشد و گر نه استفاده درست از آن‌ها هم صورت نمی‌گیرد.

رونق محصولات مذکور بدون رشد توانمندی انسان، در یک جامعه نه تنها باعث توسعه فرهنگی نمی‌شود بلکه از آن به تأخر فرهنگی تعبیر شده است. چون توسعه بخش سخت افزاری بدون توسعه نرم افزاری یا همان توان انسانی باعث هرج و مرج در عرصه فرهنگ می‌شود.

۵. تعریف انسان

با توجه به اینکه حقیقت توسعه به انسان ارجاع یافت، نخستین پرسشی که در ذهن هر فردی ممکن است طرح شود، پرسش از چیستی انسان و مؤلفه‌های متمایز کننده آن از حیوان است؛ یعنی حقیقت و جوهر انسان چیست؟ پاسخ پرسش فوق در قالب گزاره‌های مختلف بیان شده است. مکاتب مختلف بر اساس مبانی روش‌شناسی، هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی خود، انسان را تعریف و بر اساس تلقی خود از انسان، سایر مباحث مربوط به وی، از جمله توسعه را مطرح نموده‌اند. اگرچه تعاریف انسان مختلف است؛ ولی از یک منظر به رویکردهای زیر تقسیم می‌شوند.

الف. انسان موجود عاقل

مشهورترین دیدگاه درباره هویت اصیل انسان، مربوط به سنت عقل‌گرایی کلاسیک است. این سنت فکری، ماهیت یا جوهر اصیل انسان را «عقل» می‌داند. عقل در این نگاه مرکب از دو جزء نظری و عملی است. مقصود از عقل نظری در یافت کلی از مجموع هستی و مراد از عقل عملی، توانایی تدبیر آدمیان در عرصه‌های مختلف حیات انسانی است. انسان پیشرفته و کامل در اندیشه عقل‌گرایان، عبارت است از انسانی که به لحاظ تعقل در دو بعد نظری و عملی توسعه یافته باشد. توسعه در بعد نظری به این معنا است که انسان تصویری جامع از هستی در ذهنش نقش بسته باشد؛ اما در بعد عمل انسان توسعه یافته انسانی

است که بتواند تمام قوا، امیال و غرایزی تعبیه شده در وجودش را، تحت سیطره و هدایت عقل قرار دهد.

بنابراین طبق این دیدگاه نیز توسعه از درون انسان آغاز می‌شود و توسعه درونی و ظرفیت‌های وجودی انسان که از آن به عقل یاد شده است، دیگر واقعیت‌های جهان انسانی را تحت پوشش خود می‌گیرد. از این رو جامعه توسعه یافته هم جامعه‌ای است که در آن عقل، خرد، دانش و دیگر ثمرات عقل به بار نشسته باشد.

ب. انسان موجود ابزار ساز

در مقابل دیدگاه عقل‌گرایان، رویکرد انسان‌شناسی تجربی قرار دارد. این رویکرد انسان را به عنوان موجود طبیعی، مورد مطالعه قرار می‌دهد. مقصود از طبیعی در این رویکرد، نادیده انگاشتن ابعاد متعالی انسان است. این گرایش در عصر جدید اروپا مطرح گردید و سنت فکری خاصی به نام انسان‌شناسی علمی یا تجربی را پدید آورد.

این رویکرد که بر مفروضات پوزیتیویستی از هستی و انسان استوار گردیده، قائل به خودگردانی و عدم اتکامندی انسان و عالم به هر نوع نیرو و قدرت فرامادی است. عالم و آدم از این منظر، پدیده‌های خود بنیادی هستند که طبق قوانین معینی کار می‌کنند. در این تلقی مرز میان انسان و حیوان از میان برداشته می‌شود و تمایز انسان با دیگر موجودات جاندار تنها تفاوت در درجه و میزان پیچیدگی دانسته می‌شود، نه تفاوت نوعی و کیفی (دیرکس، هانس: ۷۱-۷۲).

هر چند از این منظر انسان دارای قوای به نام عقل و تفکر یا ذهن است؛ اما عقل و ذهن انسان کیفیتی تلقی می‌شود که ریشه در همین ارگانیسم طبیعی و زیستی انسان دارد؛ به عبارت دیگر قوای ذهنی انسان محصول تکامل زیستی است که انسان در فرایند تکامل از یاخته تا تبدیل شدن به موجود هوشمند به آن دست یافته است.

بر اساس مفروضات این طرز تلقی، برترین توانمندی انسان که در طی فرایند تکامل نصیب انسان گردیده، توان ابزارسازی انسان است؛ لذا بر اساس این دیدگاه شاخص اصلی انسان توسعه یافته و متکامل ابزارسازی است. انسانی که بتواند بیشتر بر محیط مسلط شود و محیط را در کنترل خود بگیرد و از آن بیشتر بهره جوید.

ج. انسان موجود فرهنگ ساز

سومین رویکرد در باب انسان تحت عنوان دیدگاه اومانستی عریان یاد شده است. این رویکرد در مکاتب فلسفی پدیدارشناسانه، آگزیستانس و پیش از همه رویکرد پست مدرن تجلی پیدا می‌کند. تجربه‌گرایان انسان را در کنار دیگر پدیده‌های طبیعی مورد مطالعه قرار می‌دادند و بیشتر به ابعاد زیستی یا جسمانی او می‌پرداختند؛ اما این رویکرد زوایا و حیات فرهنگی انسان را مورد تأمل نظری قرار داده و انسان را موجودی فرهنگ‌ساز تعریف می‌کند.

هر چند این نوع انسان‌شناسی در چالش به انسان‌شناسی تجربی و توجه به ناکارآمدی آن نسبت به پرسش‌های بنیادین حیات و زندگی آدمی صورت‌بندی گردید؛ اما خود نیز به دلیل که بر پایگاه معرفتی استواری بنا نگردیده، در حوزه انسان‌شناختی به نوعی اومانیسم و تفرعن عریان منجر

شده است که انسان را به عنوان حیوان فرهنگ‌ساز، واضع و اعتبار کنندهٔ تمام معانی و معیار همه چیز می‌داند.

برخلاف انسان‌شناسی پوزیتیویستی که بر خصلت ابزارسازی انسان به عنوان ویژگی ممتاز انسان تأکید می‌کرد، این نوع انسان‌شناسی خصلت نمادسازی را که در زبان و گفتمان‌های فرهنگی تجلی پیدا می‌کند، ممیزه و نماد تکامل انسانی تلقی می‌کند (پارسانیا، حمید: ۲۰-۲۱).

آنچه وجه مشترک هر سه رویکرد انسان‌شناسی را تشکیل می‌دهد، این است که در هر سه رویکرد سرآغاز توسعه در وجود انسان نهفته است؛ باید انسان توانمند شود تا توسعه محقق شود. منتها شاخص توانمندی یا انسان توسعه یافته و مسلط بر محیط رشد عقل عملی و نظری، در رویکرد دوم، توان ابزارسازی و در رویکرد سوم توان معناسازی و فرهنگ‌سازی است. مشکلی که در تعریف مذکور وجود دارد این است که نگاه تقلیل‌گرایانه به انسان دارند و هر کدام یک بعد خاص انسان را برجسته ساخته و از دیگر ابعاد وی غفلت نموده است.

د. انسان موجود خلیفه الهی

در تعریف قرآنی و الهی از انسان، انسان تمام خصوصیات فوق را دارد و در عین حال هیچ کدام آن‌ها حقیقت و گوهر انسان را معرفی نمی‌کند. در نظام توحیدی و الهی مهم‌ترین ویژگی انسان این است که او خلیفه خدا در زمین است. چنانکه خداوند پس از خلقت او را با عنوان خلیفه و جانشین خود به دیگر موجودات معرفی کرده است: (وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً) (قرآن، ۱: ۳۳)؛ یعنی خداوند انسان را با دادن مقام خلافت و جانشینی در زمین، اشرف موجودات قرار داده است.

از این رو، تمایز اساسی نوع انسان از سایر مخلوقات در این است که او خلیفه و جانشین خداوند در زمین است. به دلیل همین مقام خلافت است که انسان استحقاق و شایستگی مسجود ملائک قرار گرفته و تمام نیروهای ظاهر و پنهان طبیعت در خدمت او است (صدر: ۱۲۸). ملائک جانشینی هم این است که این موجود، آقدر می‌تواند تعالی و ارزش وجودی پیدا کند که کارهای خدایی از او صادر شود؛ یعنی می‌تواند کارهایی را انجام دهد که فراتر از مقتضای اسباب و مسببات مادی در این جهان است.

به بیان دیگر انسان تنها موجودی است که می‌تواند به نیابت از خداوند در زمین کارهای خدایی انجام دهد و به مقامی از توسعه و پیشرفت برسد که از طریق به فعلیت رساندن صفات خداوند در وجود خود کار خدایی در زمین انجام دهد و بر تمام موجودات دیگر اشراف پیدا کند و به تدبیر امور آن‌ها بپردازد؛ بنابراین تعریف، انسان توسعه یافته، انسانی نیست که تنها آگاهی او رشد پیدا کرده باشد، نیازهای مادی خود را به بهترین وجه تأمین کند و یا در ساختن صنعت و فرهنگ توانا باشد. بر اساس رویکرد این نوشتار انسان توسعه یافته انسانی است که علاوه بر امور مذکور، تمام ظرفیت‌های وجود خود را به صورت موزون پرورش دهد؛ انسانی که از آن به انسان کامل یا امام تعبیر شده است. البته به این حقیقت هم باید توجه کرد که همهٔ انسان‌ها نمی‌توانند به این مرتبه از توسعه و پیشرفت به صورت هم‌سان دست یابند؛ همان‌گونه که در رویکردهای دیگر نیز چنین امکانی

فراهم نیست.

مطابق این تعریف انسان دارای بعد معنوی و مادی است. نیازهای مادی انسان از نظر وجودی مقدم بر نیازهای متعالی او است؛ اما از نظر ماهوی کاملاً متفاوت است. نکته دیگری که باید به آن توجه شود این است که در درون انسان سه چیز بیش تر وجود ندارد: یک سلسله باورها، یک سلسله احساسات و عواطف و هیجانات و یک سلسله خواسته ها.

۶. معنای فرهنگ

بحث لازم دیگر معنای فرهنگ است. تعریف مختلف از فرهنگ ارائه شده است که سه معنای عمده است: گاهی فرهنگ در برابر «طبیعت» به کار می رود. در این معنا به تمام دریافته های بشری طبیعت و به تمام فرآورده های بشری فرهنگ گفته می شود. دست آورده های بشری به دوسته مادی معنوی تقسیم می شوند. به فرآورده های مادی «تمدن» و به فرآورده های غیر مادی «فرهنگ» اطلاق شده است.

برای مثال بشر جاده، تلویزیون، طیاره، موتر و تلفن ساخته است. اینها جزو تمدن است؛ اما انسان یک سلسله ساخته های معنوی هم دارد که قابل تجسّد و قابل تجسّم مادی نیستند؛ مانند زبان، شاخه های مختلف هنر، علم و دانش، دین و مذهب. از این سنخ دستاوردهای انسانی به فرهنگ، تعبیر شده است.

فرهنگ به معنای دوم خود نیز به وجه بیرونی و وجه درونی تقسیم می شود. وجه بیرونی فرهنگ در قالب نمودهای چون کتابها، مجسمه ها، نمایشنامه ها، سناریوهای فیلمها و بسیار چیزهای دیگر عینیت می یابد. اینها در واقع وجه بیرونی فرهنگ اند. به باورها و ارزشها، احساسات، عواطف و هیجانات و خواسته هایی که باعث تولید بعد بیرونی فرهنگ می شود، وجه درونی فرهنگ گفته شده است. حال وقتی از مناسبات توسعه و فرهنگ سخن گفته می شود، معنای سوم فرهنگ مراد است؛ یعنی باورها و ارزشها، احساسات و هیجانات و خواسته های شهروندان یک جامعه.

۷. مناسبات فرهنگ و توسعه

اگر به موضوع توسعه و معنای فرهنگ دقت شود، روشن می شود که بنیاد و جوهر توسعه در فرهنگ نهفته است. چنانکه بیان شد، موضوع حقیقی توسعه توانمند شدن انسان است؛ انسان دارای اراده آزاد و قدرت تصمیم گیری که بتواند محیط را به خوبی کنترل نماید و رفتار متناسب با شرایط داشته باشد.

زمانی انسان از چنین توانایی برخوردار است که مبانی کنش او به خوبی رشد کرده باشد. تعقل، آگاهی، احساسات و عواطف و نیازها سه فاکتوری است که زیربنایی رفتار و تعاملات انسان را تشکیل می دهد؛ بنابراین توسعه زمانی اتفاق می افتد که در این سه ساحت، تحول ایجاد شود؛ انسان توانمند انسانی است که از

ساحت های مختلف خرد، وی رشد کرده باشد، از آگاهی لازم در ساحت های مختلف برخوردار باشد، عواطف و احساسات وی کنترل شده باشد و نیازهایش هم به خوبی پاسخ داده شود. اگر این سه ساحت به صورت متوازن رشد نکند، توسعه انسانی تحقق نیافته است. انسان واجد استعداد های گوناگون آن وقت انسان توسعه یافته است که فقط به سوی يك استعداد گرایش پیدا نکند و استعدادهای دیگرش را مهمل و معطل نگذارد و همه را به صورت متعادل، متوازن و هماهنگی رشد دهد؛ در عین اینکه همه استعدادهای انسان رشد می کند، رشد آن ها، رشد هماهنگ باشد.

این انسان می شود انسانی توسعه یافته یا انسان توانمند، انسانی که از او به «امام» یا «خلیفه الهی» تعبیر می کند. از این رو روشن می شود که دیدگاه مکتب عقل گرایان، عرفا، مکتب قدرت، مکتب ضعف، مکتب لذت و مکتب طبیعت گرایان درست نیست، چون آن ها به برخی از ساحت های وجود انسان توجه نموده است و نگاه جامع نسبت به حقیقت انسان ندارند.

از سوی دیگر چنانکه در تعریف فرهنگ بیان شد، مهم ترین بعد فرهنگ را نیز آگاهی و ارزشها، عواطف و احساسات و نیازها تشکیل می دهد؛ بنابراین فرهنگ و توسعه در وجود انسان به همدیگر متصل شده است و دو روی یک سکه را تشکیل می دهد. از این رو توسعه انسانی و توسعه فرهنگی در حقیقت یک حقیقت با دو بیان است؛ زیرا اساس توسعه با انسان سروکار دارد؛ یعنی با فرد آگاه، حساس و نیازمند که به دلیل برخورداری از موهبت اراده، فعال و تصمیم گیرنده است؛ موجودی که با انجام دادن عمل خاصی همواره کوشش می کند تا قوای مختلف خود را به صورت متوازن و همنا به فعلیت برساند.

نحوه تبدیل استعدادهای بالقوه به فعل از نظام آگاهی، احساسات و عواطف و تلقی انسان از نیازهایش یعنی همان نظام فرهنگی متأثر است؛ یعنی هر انسانی مطابق سه معیار فوق از طریق مواجهه با طبیعت، وجود و توانمندی های خود را فعلیت می بخشد؛ می خواهد ذات و همه قوای خود را در یک مرتبه ای برتر، در یک مرحله موثرتر به منصه ظهور برساند تا از طریق توانمند ساختن خود، طبیعت را نیز بارورتر بسازد.

بنابراین می توانیم بگوییم که انسان و به تعبیر دیگر فرهنگ، وجود کلی و غایت کلی همه طرح های مربوط به توسعه اجتماعی و اقتصادی است؛ زیرا طرح عبارت است از نقشه ای که برای جامعه خاصی در دوران مشخصی با یک مقدار منابع برای اجرایی ساختن آن در نظر گرفته می شود؛ یعنی طرح نقشه راه است و نقشه باید دارای غایت، هدف و منابع باشد. واپسین غایت هر طرحی توسعه است؛ یعنی به فعلیت رساندن تمام استعداد و ظرفیت های انسان.

بر همین اساس است که باید منابع و امکانات در بخش های مختلف یک جامعه توزیع شود. مضاف بر آن نظام فرهنگی و

سومین رویکرد در باب انسان تحت عنوان دیدگاه اومانستی گریان یاد شده است. این رویکرد در مکاتب فلسفی پدیدارشناسانه، اگزیستانس و بیش از همه رویکرد پست مدرن تجلی پیدا می کند. تجربه گرایان انسان را در کنار دیگر پدیده های طبیعی مورد مطالعه قرار می دهند و بیشتر به ابعاد زیستی یا جسمانی او می پرداختند؛ اما این رویکرد زوایا و حیات فرهنگی انسان را مورد تأمل نظری قرار داده و انسان را موجودی فرهنگ ساز تعریف می کند.

معرفتی یک جامعه است که وظیفه پرورش انسان را به عهده دارد. اگر نظام معرفتی و فرهنگی یک جامعه درست کار کند، انسان‌ها درست پرورش می‌یابد و اگر درست کار نکند، پرورش قوای مختلف انسان دچار اختلال می‌شود. پس از این طریق نیز می‌توان گفت که فرهنگ اساس و بنیاد توسعه است و سایر انواع توسعه بر فرهنگ استوار است. برای نمونه زمانی انسان می‌تواند در عرصه سیاسی مشارکت فعال داشته باشد که معرفت سیاسی در او تحقق پیدا کرده باشد. زمانی تحول اقتصادی و توسعه اقتصادی ایجاد می‌شود که قبل از همه انسان‌های توانمند در عرصه اقتصاد پرورش یافته باشد. همین‌طور ساحت‌های دیگر توسعه.

۸. ابعاد توسعه

با توجه به مطالبی که در بالا مطرح شد یکی از مباحث مهم، ابعاد اساسی توسعه است. در گفتمان توسعه پایدار به عنوان یک گفتمان رایج و حاکم در فضای فعلی جهان، توسعه همزمان دولت، محیط زیست، اجتماع و اقتصاد با محوریت انسان مطرح است. در این گفتمان انسان توسعه یافته انسانی است که واجد سلامت و بهداشت، امنیت، دانش و حداقل معیشت باشد؛ ولی مطابق انسان‌شناسی این نوشتار در گفتمان مذکور حداقل شرایط لحاظ شده است. توسعه در چهار بعد مذکور، در حقیقت ناظر به بعد جسمانی و مادی انسان است و سایر ابعاد وجودی انسان نادیده گرفته شده است. بر اساس مباحث انسان‌شناسی این نوشتار می‌توان علاوه بر امور مذکور برای توسعه ابعاد زیر را بر شمرد.

الف. بعد اخلاق و معنویت

مطابق انسان‌شناسی این نوشتار، نخستین عرصه که باید در آن انسان توسعه نماید، عرصه اخلاق و معنویت است. انسانی که در او فضایل اخلاقی شکوفا نشده است، انسان توسعه یافته نیست. به بیان دیگر انسان تکامل یافته انسانی است که تمام توانمندی‌ها و گرایش‌های او متناسب با ذات و فطرش شکوفا و نیازهای آن هم به خوبی پاسخ داده شود. اگر اخلاق و معنویت در انسان شکوفا نگردد، چنین انسانی از حقیقت خود دور شده و به تکامل و پیشرفت نایل نشده است؛ بنابراین جامعه توسعه یافته، جامعه‌ای است که از جهت اخلاقی رشد کرده باشد؛ جامعه‌ای که از جهت اخلاقی و رشد ارزش‌های انسانی در مرتبه نازل قرار دارد، جامعه توسعه یافته نیست. از این رو لازم است که در جهت رشد و شکوفایی اخلاق و ارزش‌های متعالی در جامعه تلاش و سرمایه‌گذاری شود.

ب. بعد خرد و تفکر

عرصه دیگر پیشرفت رشد خرد و تفکر است. اگر ما عقل و خرد را به عنوان یکی از خصوصیات انسان پذیرفتیم لازمه آن این است که عرصه تفکر و اندیشه را نیز به عنوان یکی از عرصه‌های

توسعه بپذیریم و از اتخاذ رویکرد تقلیل‌گرایانه اجتناب ورزیم. از این رو توسعه زمانی در جامعه محقق می‌شود که انسان‌های خردورز و متفکر تربیت شوند. انسان‌هایی خردمند و متفکر هستند که می‌توانند به خوبی زندگی را تدبیر و اداره نمایند.

انسان‌های مقلد و مطاع دیگران نمی‌توانند به خوبی زندگی را تدبیر نمایند؛ چون مسایل در جوامع و عرصه‌های مختلف اجتماعی همواره به یک صورت رخ نمی‌نمایند. انسان توسعه یافته انسان حکیم و واجد حکمت است. انسانی که با نور حکمت و خرد به حل بسیاری از مسایل و مشکلات زندگی قادر است. اگرچه چنین انسانی ممکن است به صورت رسمی دانشمند و عالم نباشد و از علوم رایج بهره‌ای نبرده باشد؛ اما به دلیل رشد عقل و تفکر در او به قله‌های بلند درک و فهم نایل می‌گردد و افق‌های دور دستی را می‌بیند که بسیاری از اهل علم به معنای رایج آن، چنین درک و بصیرتی را ندارند.

به تبع انسان توسعه یافته، جامعه توسعه یافته، جامعه‌ای است که نظام فکری آن استوار باشد. چون حیات انسانی، حیاتی است فکری نه چون حیوانات غریزی و طبیعی، از این رو زندگی بشر جز در سایه فکر و خرد سامان نمی‌گیرد. مهم‌ترین لازمه فکری و عقلی بودن زندگی بشر این است که هر قدر فکر صحیح‌تر و کامل‌تر باشد، قهرآ زندگی انسانی استوارتر خواهد بود.

ج. بعد علم و دانش

سومین عرصه پیشرفت، عرصه علم و دانش است. جامعه پیشرفته به مثابه یک کل و انسان پیشرفته به مثابه یک جز، جامعه و انسانی است که قله‌های علم و دانش را فتح کرده باشد. چنانکه قبلاً بیان شد، مقصود از علم و دانش، صرفاً دانش ابزاری و فنی نیست، بلکه مطلق علم و آگاهی است؛ بنابراین انسان توسعه یافته انسانی است که علاوه بر خرد، دارای دانش نیز است؛ یعنی عالم و اندیشمند است.

د. بعد اداره و تدبیر

چنانکه بیان شد، از جمله توانمندی‌های منحصر به فرد انسان برخوردار می‌تواند از توان عقلی او است. برخلاف عقل نظری که امور واقع و هست‌ها را ادراک می‌کند، نقش عقل عملی ادراک اموری است که در خارج نیستند؛ ولی انسان می‌تواند با اراده و اختیار خود آن‌ها را ایجاد کند. آنچه را که انسان با اراده و اختیار خود ایجاد می‌کند یا به نحوی است که با مقیاس‌های که در نزد عقل است، مطابقت دارد که در این صورت عقل ایجاد آن‌ها را خوب، شایسته و حسن توصیف می‌کند؛ اما اگر انجام امور با مقیاس‌های عقل، ناهماهنگ باشد، عقل از ایجاد آن‌ها ممانعت نموده و این گونه امور را با اوصاف نظیر قبیح، زشت، ناپسند و غیره متصف می‌سازد؛ بنابراین نقش و کارکرد عقل نظری نظارت و تماشاگری است؛ در حالی که کارکرد عقل عملی آمریت، فرماندهی و دستور دادن است.

عرصه دیگر پیشرفت رشد خرد و تفکر است. اگر ما عقل و خرد را به عنوان یکی از خصوصیات انسان پذیرفتیم لازمه آن این است که عرصه تفکر و اندیشه را نیز به عنوان یکی از عرصه‌های توسعه بپذیریم و از اتخاذ رویکرد تقلیل‌گرایانه اجتناب ورزیم. از این رو توسعه زمانی در جامعه محقق می‌شود که انسان‌های خردورز و متفکر تربیت شوند. انسان‌هایی خردمند و متفکر هستند که می‌توانند به خوبی زندگی را تدبیر و اداره نمایند.

از این رو وظیفه و کارکرد عقل تنظیم و تدبیر حیات انسانی است. با توجه به معنا و کارکرد عقل عملی، می‌توان گفت مراد از رشد توان تدبیری رسیدن انسان به مرحله‌ای از کمال وجودی است که در آن مرحله انسان قادر است تا بر اساس مقیاس‌های عقل، زندگی و حیات خود را در شئون مختلف تدبیر و اداره نماید. انسان مدبر انسانی است که در جدال فطرت و طبیعت، کارگزاران عقل عملی او بر کارگزاران طبیعتش غلبه نمایند. توانایی در تصمیم‌گیری علمی، توانایی در تصمیم‌گیری عملی، توانایی قاطعیت در اجرا، توانایی در تعیین هدف اصلی و فرعی و همچنین اقسام هدف بلند (مدت، میان مدت و کوتاه مدت)، توانایی در استقامت و صبر در برابر فشارهای روحی و روانی، توانایی ارتباط و تعامل با دیگران و حفظ آن، توانایی در ابراز توانایی‌های علمی بدون اتکاء به آراء عملی دیگران، توانایی در ابراز توانایی‌های عملی بدون وابستگی روانی به دیگران و توانا در انجام کار برخی از مهم‌ترین نمونه‌های رشد قدرت تدبیری انسان در شعاع رشد عقل عملی است.

۵. بعد تصمیم‌سازی

آزادی و رهایی انسان از انواع پندهایی که اراده و اختیار او را محدود می‌کند از مهم‌ترین دغدغه‌های ذهنی بوده است که از آغاز پیدایش انسان تا کنون همواره فکر بشر را با خود درگیر نموده است. آزادی از سلطه خواسته‌های مادی خود، نخستین نوع آزادی است. معنای آزادی از سلطه طبیعت، پیروی از عقل به جای غرایز و خواسته‌های حیوانی و مادون انسان است. چنانکه قبلاً بیان شد هرچه عقل تدبیری انسان بیشتر شکوفا شود، انسان به همان اندازه خود را از سلطه طبیعت رها می‌سازد. ویژگی اساسی متمایز کننده آزادی انسانی از آزادی حیوانی، این است که انسان توان رهایی از سلطه بخش مادون انسانی را دارد. اگرچه انسان و حیوان هر دو بر اساس اراده عمل می‌کنند؛ اما راهنمایی اراده حیوان شهوت و تمایلات غریزی و چراغ اراده انسان عقل سلیم است. پس ریشه و اساس آزادی انسان در این توانایی نهفته است.

در نتیجه اگر نور افشانی عقل در انسان تضعیف شود و آزادی انسان به معنای فراهم ساختن شرایط عمل بر اساس تمایلات شهوانی تلقی گردد، به تدریج آزادی انسان در برابر شهوات حیوانی که ریشه در اعماق وجود انسان دارد، ناپود می‌شود و آزادی به ابزاری تبدیل می‌شود که صرفاً در جهت ارضای خواسته‌های حیوانی عمل می‌کند؛ حتی موقعی که انسان به این امر توجه و التفات پیدا می‌کند، باز هم اراده او محکوم و مغلوب شهوات خواهد بود نه حاکم و غالب بر آن.

دومین عرصه تجلی آزادی انسان، رهایی از سیطره جامعه و دیگران در حوزه مناسبات اجتماعی است. ساختارها، سنت‌ها و آداب و رسوم اجتماعی، بندهای هستند که گاه بر اراده و اختیار انسان چنان چیره می‌شوند که انسان مجبور می‌شود تا با جماعت و دیگران همراهی و هم‌رنگی نماید. در حالی که انسان نه تنها این توان را دارد که در برابر جبرهای اجتماعی ایستادگی نماید، بلکه حتی می‌تواند ساختارهای اجتماعی نامطلوب را تغییر داده و دگرگون سازد؛ اساساً انسانی که نتواند در تاریخ تغییر ایجاد کند، شایستگی نام انسانیت را ندارد. انقلاب‌های پیامبران الهی شواهد عینی و متقن تاریخی خوبی برای نفی هرگونه

جبر اجتماعی است. اساساً پیامبران الهی برای ایجاد تغییر در وضعیت زیست انسان‌ها آمده‌اند؛ بنابراین انسان مجبور نیست. تاریخ انسان را نمی‌سازد بلکه این انسان است که تاریخ را مطابق میل خود می‌سازد؛ یعنی انسان‌های دارای قدرت اراده و تصمیم‌گیری، می‌تواند، برخلاف جریان‌های رایج اجتماعی حرکت و آن‌ها را از بنیان دگرگون ساخته و از نو بازسازی نمایند.

سومین عرصه آزادی رهایی از اسارت طبیعت است. انسان توسعه یافته همانگونه که خودش را از قید و بندهای درونی و جبرهای اجتماعی رها می‌سازد، از اسارت در برابر نیروهای قاهر طبیعی نیز رهایی می‌بخشد. انسان مقهور طبیعت انسان توسعه یافته نیست. چون او نمی‌تواند آزادانه تصمیم بگیرد.

۶. بعد زندگی روزمره

عرصه دیگری که در آن لازم است که توسعه حاصل شود، عرصه زندگی روزمره است. مقصود این است که رشد اخلاق، خرد و تفکر، علم و دانش به تتهایی کافی نیست، بلکه گرایش‌های مربوط به بقا و نیازهای مربوط به بقای انسان نیز تأمین شود. مطابق انسان‌شناسی این نوشتار این عرصه از توسعه نیز بسیار مهم است؛ تا زمانی که انسان در این عرصه پیشرفت نکند و نیازهای اساسی او در این سطح تأمین نشود، نوبت به سه عرصه‌های دیگر نمی‌رسد. امنیت، رشد اقتصادی، سلامت و بهداشت جسمانی، بهداشت روانی و اموری از این قبیل، جزء ضروریات توسعه است؛ بنابراین توجه به این عرصه توسعه نیز بسیار مهم است.

نباید به خاطر بعد متعالی انسان از این عرصه غفلت ورزید. اگرچه بعد متعالی انسان از نظر ماهوی متمایز از بعد مادی وی است و اصالت با بعد متعالی است؛ اما بعد مادی از جهت علی تقدم دارد تا زمانی که نیازهای جسمانی انسان برطرف نشود، نوبت به نیازهای متعالی انسان نمی‌رسد.

منابع و ماخذ

- آرون، ریمون. (۱۳۸۲). مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه‌شناسی. مترجم: باقر پرهام. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ازکیاء، مصطفی. (۱۳۸۱). جامعه‌شناسی توسعه. تهران: انتشارات کلمه.
- یارسانیا، حمید. (۱۳۸۵). هستی و هیوط. قم: نشر معارف.
- پارسونز، تالکوت. (۱۳۸۱). اصول عام تکامل در جامعه. مترجم: منصور انصاری (در جامعه سنتی و جامعه مدرن. ویراست: مالکوم واترزی). تهران: نقش جهان.
- دورکیم، امیل. (۱۳۸۱). تقسیم کار. مترجم: منصور انصاری، (در جامعه سنتی و جامعه مدرن. ویراست: مالکوم واترزی). تهران: نقش جهان.
- دورکیم، امیل. (۱۳۸۱). درباره تقسیم کار اجتماعی. مترجم: باقر پرهام. تهران: نشر مرکز.
- دیرکس، هانس. (۱۳۸۹). انسان‌شناسی فلسفی. مترجم: محمدرضا بهشتی. تهران: هرمس.
- روشه، گی. (۱۳۸۱). تغییرات اجتماعی. مترجم: منصور وثوقی. تهران: نشر نی.
- صدر، محمدباقر. (۱۴۲۴ ه.ق). الاسلام یقود الحیاة. مرکز الابحاث و الدراسات التخصصیه للامام الشهدید الصدر.
- وبر، ماکس. (۱۳۷۱). اخلاق پروتستان و روح سرمایه. مترجم: عبدالمعبود انصاری. تهران: انتشارات سمت.
- وبر، ماکس. (۱۳۸۴). دین، قدرت و جامعه. مترجم: احمد تدین. تهران: انتشارات هرمس.